

دکتر سیداحمد موثقی *

توسعه؛ سیر تحول مفهومی و نظری

چکیده:

توسعه به عنوان مفهومی کلیدی در علوم اجتماعی همراه با تحولات عمیق و اساسی در جوامع پیشرفته سیر تحول مفهومی و نظری گسترده‌ای داشته و پس از آنکه مدت‌ها تحت تأثیر پوزیتیویسم تغییرات کمی را به تفکیک در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی می‌رسانده، به تدریج در قالب اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی به تغییرات کیفی و اساسی در ایستارها و ساختارها و در ابعاد مختلف مربوط شده و مطالعات چند رشته‌ای را حول محور توسعه دامن زده است. اکنون فراتر از ادبیات کلاسیک نوسازی، توسعه به صورت جامع و چندبُعدی در قالب توسعه سیاسی و اقتصادی و توسعه انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد و دارای معیارها، شاخص‌ها و مؤلفه‌های معینی می‌باشد که مقاله حاضر در همین راستا می‌کوشد مضامین عمیق و استاندارد و علمی آن را استخراج نماید تا کمکی در جهت حل و رفع آشفتگی‌های ذهنی و عملی و مسائل و مشکلات ایران در این خصوص باشد.

واژگان کلیدی:

رشد، تغییر، توسعه، تکامل، ترقی، نوسازی، مدرنیته، توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، توسعه انسانی، جامعه مدنی، دموکراسی، آزادی، توزیع.

* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶ - «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸ - «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰ - «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲ - «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴ - «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تئوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹.

مقدمه

«توسعه»^۱ مفهومی کلیدی در علوم اجتماعی است که موضوعات گوناگونی را در اندیشه و رفتار جوامع، در ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، دربرمی‌گیرد. متخصصان رشته‌های مختلف علوم انسانی در فضایی پوزیتیویستی هر یک کوشیده‌اند بر اساس رشته تخصصی خود تعریفی از توسعه ارائه کرده و تجویز نمایند. اما از آنجا که این مفهوم در پیوند با تحولات عمیق اجتماعی در جوامع اروپایی مطرح شده و آن تحولات نیز ابعاد و جوانب مختلف مرتبط با هم داشته‌اند، تجزیه این ابعاد و تأکید و تجویز بر بُعدی از آن، همراه با غفلت از ابعاد دیگر توسعه، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، آثار و عوارض زیانباری داشته است. ابهام و سردرگمی در معنا و مفهوم توسعه و فقدان نگرشی علمی و در عین حال جامع نسبت به آن و در ادامه رویکردهای عملی ناصواب در حوزه‌های کلان اقتصادی - اجتماعی و سیاسی باعث شده که بسیاری از جوامع جهان سومی از اهداف اساسی توسعه‌ای فاصله گرفته و مسائل و مشکلات و بحران‌های داخلی خود را نتوانند حل و رفع نمایند. و این در حالی است که محور اصلی مسائل این کشورها حول بحث توسعه و توسعه‌نیافتگی در جریان است و انجام تغییرات و اصلاحات لازم موقوف به آگاهی و شناخت و شعور عمیق و اساسی از واقعیت‌های اجتماعی در تمامیت خود می‌باشد.

به همین دلیل مقاله حاضر می‌کوشد ریشه و منشأ و معنای بحث توسعه را از آغاز در جوامع غربی و سیر تحول مفهومی آن را با توجه به تجربه آن جوامع و کشورهای جهان سوم ردیابی و دنبال نموده و با اشاره به ابعاد مختلف آن به معیارها و مؤلفه‌های اساسی توسعه رسیده و تعریف و تبیین جامعی از آن ارائه نماید. پرداختن به این موضوع با توجه به حساسیت و اهمیت فراوان آن در کشور ما ایران می‌باشد که به ویژه خلاء فکری شدیدی، علی‌رغم همه تلاش‌ها، در این حوزه به چشم می‌خورد. فقدان یک چارچوب نظری و استراتژی مشخص و منسجم در رابطه با توسعه به نحوی جامع، سیستمی و ملی باعث ائتلاف انرژی و منابع و هدر رفتن نیروها و امکانات گردیده است. در شرایطی که احساسات و ایدئولوژی حول محورهای سنت و تجد

و اخیراً پست مدرنیسم غلبه داشته باشد، افراط و تفریط‌های حاصله و فرصت سوزی‌ها و ائتلاف منابع و عدم استفاده از ظرفیت‌های تولیدی بالقوه جامعه و کشور، مانع حل و رفع مسائل و نیل به اهداف کلان ملی و رسیدن به سطح و استانداردهای جامعه‌ای پیشرفته و توسعه یافته می‌گردد.

ریشه و منشأ و تفسیرهای اولیه از توسعه

مفهوم توسعه که به تدریج جایگزین مفاهیم دیگری نظیر «ترقی»^۱، «تکامل»^۲، و «رشد»^۳ شد، در ابتدا از علوم طبیعی استخراج گردیده و در مورد فرایند تغییر در جوامع بشری به کار گرفته شد. واژه توسعه در نخستین کار بردش به زبان فرانسه و انگلیسی در سال ۱۷۵۲ به معنای رسیدن به اهداف یا ایده‌هایی طبق یک طرح یا برنامه بود؛ سپس این واژه به عنوان مراحل مشخصی در برنامه خود و بعد به مثابه توالی بیولوژیکی تغییر از یک دانه و تخم گیاه به یک گل به کار رفت. (Hass, 1992, p. 15) در معنای لغوی واژه توسعه نیز همین کاربرد مستتر است و به معنی خارج شدن از پوشش و لفاف^۴ می‌باشد، یا بروز و ظهور نمودن همه آنچه که به طور بالقوه در چیزی وجود دارد، یا رشد و تکامل یک ارگانیسم از نوع و حالتی ساده‌تر به نوع و حالتی کامل‌تر، بالاتر، پیچیده‌تر در حد بلوغ و کمال. (Riggs in Sartori 1984, p. 126) از آن پس تحت تأثیر قالب فکری داروینیسیم، توسعه برای توصیف تغییرات بیولوژیکی به کار گرفته شد و با واژه «رشد» مترادف گردید.

به این ترتیب توسعه به معنای فرایندی شد که از طریق آن استعدادهاى نهفته و توانایی‌های بالقوه یک شیء یا ارگانیسم شکوفا می‌شود تا اینکه به شکل طبیعی و کامل و به بلوغ نهایی‌اش برسد. با این استعاره امکان نشان دادن هدف توسعه و بعد برنامه آن فراهم شد. در دوره و فاصله بین ولف^۵ (۱۷۵۹) تا داروین^۶ (۱۸۵۹) توسعه از مفهوم دگرگونی به سوی شکلی مناسب از وجود، به مفهوم دگرگونی به سمت شکلی همیشه کامل متحول شد و با واژه «تکامل» همخوانی

1- Progress.

2- Evolution.

3- Growth.

4- envelope.

5- Wolff.

6- Darwin.

پیدا کرد. (Esteva in Sachs, 1992, p. 8)

این استعاره بیولوژیکی از ربع آخر قرن هجدهم میلادی در حوزه اجتماعی به کار گرفته شد و ژوستوس موزر^۱ بنیانگذار محافظه کار تاریخ اجتماعی از ۱۷۶۸ لغت *Entwicklung*^۲ را با ارجاع به فرایند تدریجی تغییرات اجتماعی به کار برد. هررد^۳ در سال ۱۷۷۴ با مقایسه مراحل حیات با تاریخ اجتماعی همبستگی های جهانی را ارائه نمود، ضمن اینکه او فراتر رفته و مفهوم اندام شناختی توسعه را مطرح و توسعه اشکال سازمانی را مورد توجه قرار داد. (Esteva in Sachs, 1992, p. 8) هربرت اسپنسر^۴ (۱۸۰۳-۱۸۲۰) نه تنها جامعه را با یک ارگانیسم بیولوژیکی مقایسه کرد بلکه تأکید نمود که «جامعه یک ارگانیسم است.» (Barnett, 1989, p. 19) کم کم تئوری طبیعت با فلسفه تاریخ ترکیب شد تا وحدتی سیستماتیک و منسجم را برقرار سازد. توسعه تاریخی تداوم توسعه طبیعی و هر دو گونه های توسعه همگون عالم مخلوق خدا تلقی شد. البته در این روند و در قرن ۱۹، انسان و توسعه خود او، رهایی یافته از طرح الهی، در عالم، مبنا قرار گرفت. مفهوم هگلی تاریخ و مفهوم داروینی تکامل در توسعه به هم گره خورد و در آثار کارل مارکس^۵ (۱۸۱۸-۱۸۸۳) توسعه مقوله ای محوری شد حاکی از فرایندی تاریخی که با همان ضرورت قوانین طبیعی نمودار می شود. (Esteva in Sachs, 1992, pp. 8-9) البته مارکس توسعه را در تغییرات اقتصادی می دید که بیشتر کیفی هستند تا کمی. اقتصاددانان کلاسیک به توسعه به عنوان تحول فیزیکی زمین، کار و سرمایه به اشکالی با قابلیت تولید و بهره‌وری بیشتر توجه داشتند و از توسعه اقتصادی سخن گفتند. (Hass, 1992, p. 15) بدین ترتیب، توسعه مفهومی شد که بر تکامل نظام های اجتماعی بشری از اشکالی ساده تر به اشکالی پیچیده تر، بالاتر و در حد بلوغ و کمال دلالت داشت. (Riggs in Sartori, 1984, p. 126)

1- Justus Moser.

۲- به کمال رسیدن.

3- Herder.

4- Herbert Spencer.

5- Karl Marx.

از سوی دیگر، واژه‌های دیگری همچون «ترقی»، «مدرنیته»^۱، «نوسازی»^۲ و حتی «غربی‌سازی»^۳ هم مطرح شده و به مفهوم توسعه پیوند خوردند. کوندورسه^۴ (۱۷۹۴-۱۷۴۳) فیلسوف سیاسی و ریاضیدان فرانسوی با طرح «ایده ترقی» وحدت و یگانگی تاریخ بشر و اجتناب‌ناپذیری و برگشت‌ناپذیری ترقی عقلانیت بشر را مسلم فرض کرد و بر این باور شد که همه ملت‌ها به طور حتم در یک تمدن همگانی و فرهنگ جهانی به هم نزدیک می‌شوند. آگوست کنت^۵ (۱۷۹۸-۱۸۵۷) هم تاریخ را به صورت تکامل درک بشر از حوزه و مرحله دانش الهی به دانش مابعدالطبیعه و فلسفی و سرانجام به دانش و علوم اثباتی دید. او ایده تغییر تکاملی و تدریجی از طریق توسعه عقل بشر، به‌ویژه در زمینه تفکر علمی، را مطرح کرد که منجر به ایجاد جامعه هماهنگ می‌گردد. (Barnett, 1989, pp. 15-16)

تغییرات اجتماعی در جوامع اروپایی و تفسیرهای مختلف از آن

از نظر واقعیت تاریخی و جامعه‌شناختی از رنسانس به این سو دگرگونی‌های عمیق، اساسی، ساختاری و انقلابی در جوامع اروپایی صورت گرفته و روابط و مناسبات جدیدی در همه زمینه‌ها و ابعاد برقرار شده بود که به کلی متفاوت از دوران قبل از رنسانس بود. انقلاب فکری، علمی و فرهنگی از طریق پروتستانتیسم و جنبش اصلاح‌طلبی^۶ دینی مبتنی بر آن و انقلاب کوپرنیکی و نیوتونی به ظهور جهان‌بینی‌های جدید با محوریت انسان، عقل و علم انجامید و رابطه بشر با دنیا، طبیعت، جامعه و دولت دیگرگون شد. در پیوند با آن، انقلاب صنعتی از انگلستان آغاز شد و به همه اروپا سرایت کرد. کاربرد علم و تکنولوژی و ماشین و انرژی تحولی عمیق در شیوه، ابزار، حجم و کیفیت تولید در قالب نظام سرمایه‌داری ایجاد نمود و صنعتی شدن و تولید انبوه تمام دنیا را تحت الشعاع خود قرار داد. از نظر اجتماعی و سیاسی نیز انقلابات عظیم و تاریخی در اروپا و غرب رخ داد که علاوه بر انگلستان، به ویژه در انقلاب کبیر فرانسه و

1- Modernity.

2- Modernization.

3- Westernization.

4- Condorcet.

5- August Comte.

6- Reformation.

جنگ‌های داخلی آمریکا و انقلاب اکتبر روسیه جلوه‌گر شد. غیر از روسیه و بعد چین که به راه کمونیسم رفتند، دستاورد این انقلابات اجتماعی و سیاسی عبارت بود از: برقراری حاکمیت ملی در قالب دولت - ملت‌ها، انتخابی و قراردادی و پاسخگو بودن دولت در رابطه با جامعه، تفکیک قوا، آزادی فردی، تساهل و تسامح، آزادی بیان و عقیده و حق تشکیل حزب و انجمن، دخالت و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها، مصونیت مالکیت، حاکمیت قانون و برابری همگان در برابر آن، و خلاصه جامعه مدنی، دموکراسی و توسعه سیاسی.

دگرگونی جوامع کشاورزی، فنودالی و سنتی به صورت جوامع صنعتی، سرمایه‌داری و مدرن از طریق توسعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، انسان مدرن را بر محیط طبیعی و اجتماعی پیرامونش غالب و مسلط گردانید و بهبود مادی، رفاه عمومی و خوشبختی را برای او به ارمغان آورد. انسان اروپایی با خوشبینی تمام نسبت به توانایی عقل و علم بشر در کشف حقیقت و حل و رفع همه موانع و مشکلات بر مبنای عقل و مشاهده از گذر «زمان»، در فاصله قرون هفدهم تا نوزدهم از عصر خرد^۱ و روشنگری^۲ وارد عصر ترقی شد.

این تحولات و خوشبینی‌ها نقش مهمی در شکل‌گیری ایده ترقی و ثوری تکامل اجتماعی، مدرنیته و مدرنیسم، ثوری‌های نوسازی و توسعه داشت. بسیاری از متفکران و دانشمندان علوم اجتماعی تحت تأثیر این تغییرات عمیق درصدد توضیح و تبیین آن و تعمیم این تجربه‌های تاریخی در مورد همه جوامع برآمدند. آنها عموماً با تکیه بر مؤلفه یا مؤلفه‌هایی بر تفکیک و تمایز و دوگانگی اساسی میان دنیای کهن و نو و جوامع قدیم و جدید یا سنتی و مدرن تأکید داشتند. هنری مین^۳ (۱۸۸۸-۱۸۲۲) از دوگانگی میان «منزلت» و «قرارداد»^۴ سخن به میان آورد. فردیناند تونیس^۵ (۱۹۳۶-۱۸۵۵) با توجه به تغییر در بنیان‌های اخلاقی جامعه و کیفیت روابط میان اعضای آن، بین اجتماع و جامعه، یا به تعبیر خودش گمیشافت^۶ (جامعه مهر پیوند) و

1- Reason.

2- Enlightenment.

3- Henry Maine.

4- Status/Contract.

5- Ferdinand Tonnies.

6- Gemeinschaft.

گزشافت^۱ (جامعه سود پیوند)، تمیز قائل شد. امیل دورکیم^۲ (۱۹۱۷-۱۸۵۸) از تفکیک و تمایز میان جوامع مبتنی بر همبستگی مکانیکی و جوامع مبتنی بر همبستگی ارگانیک سخن گفت. ماکس وبر^۳ (۱۹۲۴-۱۸۶۴) با طرح نمونه‌های آرمانی^۴ و مینا قرار دادن عقلانیت^۵ و عقلانی‌سازی^۶، جوامع مبتنی بر کنش‌های عقلانی و معطوف به هدف را از جوامع مبتنی بر کنش‌های غیرعقلانی یا معطوف به ارزش، عاطفه و سنت جدا کرد. البته دورکیم و وبر هر دو متوجه هزینه‌های انسانی ترقی - بریدگی اجتماعی و سردرگمی فردی - در جامعه خودشان بودند، اگرچه به این هزینه‌ها در جوامع ابتدایی مستعمرات توجهی نداشتند. تفاوت وبر با تکامل‌گرایان اجتماعی در این بود که او هیچ الگو یا جهت ضروری توسعه در تاریخ نمی‌دید. همچنین او سعی نکرد یک شیوه علمی اثباتی شبیه آنچه در علوم فیزیکی به کار می‌رود، اتخاذ نماید، و می‌گفت جوامع را باید براساس ارزش‌ها و باورهای (فرهنگ) خاص خودشان که در توسعه تأثیر دارد، تبیین نمود. به علاوه، او با تبیین ریشه‌های پیدایش و شکل‌گیری سرمایه‌داری، آن را به عنوان بسط «رفتار عقلانی» از گذر اخلاق پروتستانی^۷ می‌نگریست که تبدیل به هنجار زندگی روزمره گردید. (Barnett, 1989, pp. 20-29) اگرچه مارکس و فردریک انگلس^۸ (۱۸۹۵-۱۸۲۰) برخلاف دورکیم و وبر فرایند تغییرات اجتماعی و توسعه را ماهیتاً تدریجی نمی‌دیدند بلکه ویژگی آن را تضاد منافع بین طبقات جامعه دانسته و بر این باور بودند که تناسبی میان آنچه یک جامعه با استعداد‌های انسانی و تکنولوژیکی خود می‌تواند تولید کند و روابط اجتماعی تولید که مانع شکوفایی آن استعدادها می‌شود، وجود ندارد. لذا آنها موتور تغییرات اجتماعی و توسعه را در این تضادها می‌دیدند. (Barnett, 1989, p. 37)

«نوسازی» هم، که مبدا و منتهای آن مدرنیته است، به تأثر از ثنوری تکاملی و مکتب «فلسفه تاریخ» و با توجه به تجربه تاریخی اروپا و غرب، به‌عنوان فرایندی عام و همگانی تلقی شد که

1- Gesellschaft.

2- Emile Durkheim.

3- Max Weber.

4- Ideal Types.

5- Rationality.

6- Rationalization.

7- The Protestant Ethic.

8- Friedrich Engels.

طی آن جوامع از حالت سنتی، روستایی و کشاورزی به حالت مدرن، شهری و صنعتی متحول می‌شوند. این فرایند ابتدائاً به عنوان «غربی سازی» و سپس به عنوان «نوسازی» و مترادف با توسعه به کار رفت. در همین راستا نویسندگان کمیته سیاست تطبیقی شورای تحقیقاتی علوم اجتماعی (SSRC) در ایالات متحده به ریاست گابریل آلموند^۱ و بعد لوسین پای^۲، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تحت نفوذ مکتب تکاملی^۳ و به ویژه رهیافت کارکردگرایی^۴ تئوری اجتماعی پارسونز^۵ و «متغیرهای الگویی»^۶ وی، جوامع را به دو دسته سنتی و مدرن تقسیم کردند و نوسازی و توسعه را حرکت از سنت و جامعه سنتی به مدرنیته و جامعه مدرن یعنی توسعه یافته تلقی نمودند. اما چون در عالم واقع اکثر جوامع نه سنتی بودند و نه مدرن، به ناگزیر آنها را در دسته سومی تحت عنوان جوامع در حال گذار و انتقال^۷ قرار دادند. طبق برداشت متغیرهای الگویی، رفتار اجتماعی در جوامع سنتی به صورت «عاطفی»^۸، «دارای جهت‌گیری جمعی»^۹، «خاص‌گرایانه»^{۱۰}، «انتسابی»^{۱۱} و «متداخل یا پراکنده»^{۱۲} توصیف شد. در مقابل، مشخصه‌های جامعه مدرن داشتن رفتارها و روابط «بی‌طرف از نظر عاطفی»^{۱۳}، «دارای جهت‌گیری به سوی خود یا خودمدار»^{۱۴}، «عام‌گرایانه»^{۱۵}، «با جهت‌گیری اکتسابی»^{۱۶}، و «معین یا تخصصی»^{۱۷} قلمداد گردید. آلموند و پاول^{۱۸}، ردفیلد^{۱۹}،

- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| 1- Gabriel Almond. | 2- Lucian Pye. |
| 3- Evolutionism. | 4- Functionalism. |
| 5- Parsons. | 6- Pattern Variables. |
| 7- Transitional Societies. | 8- Affective. |
| 9- Collectiveoriented. | 10- Particularistic. |
| 11- Ascriptive. | 12- Diffused. |
| 13- Affective neutrality. | 14- Self - oriented. |
| 15- Universalistic. | 16- Achievement orientation. |
| 17- Specific. | 18- Powell. |
| 19- Redfield. | |

لوی^۱، مور^۲، وربا^۳، بایندر^۴، روستو^۵، ایزنشتات^۶، هانتینگتون^۷، واینر^۸، پای و بسیاری نویسندگان دیگر در توصیف جامعه مدرن ویژگی‌هایی را مطرح می‌کنند که در واقع معنی و محتوای توسعه از دیدگاه آنان نیز می‌باشد. از جمله این ویژگی‌ها عبارتند از: فردگرایی، کثرت‌گرایی، تحرک اجتماعی، انفکاک ساختاری و تخصصی شدن گسترده نقش‌ها و وظایف، حاکمیت قانون، صنعتی شدن، گسترش سواد و شهرنشینی، دنیوی سازی فرهنگ، تقویت فرهنگ و جامعه مدنی، مشارکت سیاسی و دموکراسی، آزادی و برابری سیاسی، عدالت و ظهور دولت - ملت‌ها.

یک اثر کلاسیک پیرامون نوسازی و توسعه جهان سوم کتاب «زوال جامعه سنتی» نوشته دانیل لرنر (Lerner, 1958) در دهه ۱۹۵۰ می‌باشد که درباره جوامع خاورمیانه و تأثیرپذیری آنان از مدل غربی نوسازی، به صورت تجربی و موردی انجام گرفته است. لرنر با روحیه‌ای مبتنی بر اثبات‌گرایی^۹ و در پیوند با علوم رفتاری نوسازی را به طور ایدئولوژیک مترادف با غربی سازی گرفته و از توسعه تک خطی جانبداری نمود. او «همدلی»^{۱۰}، «تحرک»^{۱۱} و «مشارکت بالا»^{۱۲} را از ویژگی‌های جوامع مدرن معرفی کرد.

بدین ترتیب، تکامل‌گرایی با کارکردگرایی و اثبات‌گرایی پیوند خورد و تأثیر عظیمی بر نظریه پردازان نوسازی تا نیمه دهه ۶۰ قرن بیستم گذاشت. در مجموع نظریه پردازانی که نوسازی را مترادف با توسعه به کار می‌برند، معنی و محتوای آن را از نظر اقتصادی در صنعتی شدن، شهری سازی و دگرگونی تکنولوژیکی کشاورزی، از نظر سیاسی در عقلانی سازی اقتدار و رشد یک دستگاه دیوان سالاری عقلایی، از نظر اجتماعی در تضعیف پیوندهای انتسابی و ظهور

1- Levy.

3- Verba.

5- Rostow.

7- Huntington.

9- Positivism.

11- Mobility.

2- Moore.

4- Binder.

6- Eisenstadt.

8- Weiner.

10- Empathy.

12- High Participation.

اكتساب به عنوان مبنای پیشرفت شخصی، و از نظر فرهنگی در «طلسم‌زدایی»^۱ از جهان، رشد علم و دنیوی‌سازی^۲ امور، خلاصه می‌کنند.

تحلیل‌ها و تجویزهای ایدئولوژیک برای جهان سوم

مؤلفه‌های فوق‌الذکر اگرچه در سطوح و کیفیاتی پائین‌تر در تمدن‌های بزرگ گذشته نیز وجود داشته و آنها نیز نوعی توسعه‌یافتگی به معنای عام را به نمایش گذاشته بودند، ولی در تمدن جدید غربی جلوه و برجستگی خاصی یافت و اگر این تجربه جدید به‌طور علمی و عینی بررسی شود کمک شایانی به استخراج و استنباط اصول و شاخصه‌های توسعه می‌کند. همه جوامع بشری از این نظر که از نوع انسانی و دارای مشترکاتی اساسی هستند، در عین تفاوت‌ها و تنوعات و تمایزات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی، مخرج مشترک‌هایی هم دارند و می‌توان به اصول و مؤلفه‌هایی ثابت و قابل‌تعمیم به همه انسان‌ها و جوامع رسید، همان‌طور که مطابق با قرآن سنت‌های لایتغیر الهی و قانونمندی‌هایی در عالم و در تغییر و تحولات اجتماعی وجود دارد (فاطر - ۴۳؛ فتح - ۲۳) و اندیشمندانی چون ابن‌خلدون درصدد کشف این قانونمندی‌ها بودند. با این حال، در عالم واقع هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند ادعا کند که به‌طور مطلق به نقطه و مرحله‌نهایی کمال و تکامل رسیده و همه نارسایی‌ها و مسائل و تناقضات را حل نموده است. از نظر علمی و در واقعیت تاریخی می‌توان گفت نوسازی از مقوله تغییرات اجتماعی و فرایندی است که در ایستارها و ساختارها به‌طور عمیق و همه‌جانبه و یکپارچه و درازمدت و تدریجی و در عین حال همراه با تغییرات ساختاری و رادیکال، جامعه را متحول می‌کند، همان‌طور که در تجربه جوامع اروپایی رخ داد. اما هر تغییر و تحولی لزوماً تکاملی نیست و اساساً واژه تغییر بار ارزشی ندارد؛ و همه جوامع نیز لزوماً مسیر واحدی را طی نمی‌کنند و علی‌رغم وجود حداقل معیارها و مؤلفه‌ها برای توسعه، فراتر از آن سطوح و مراتب مختلفی از اهداف و کمال مطلوب‌ها و جامعه و دولت آرمانی وجود دارد.

ولی در ادبیات کلاسیک توسعه و نوسازی این ملاحظات علمی غالباً جای خود را به

1- Disenchantment.

2- secularization.

ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک داد. رقابت سیاسی و ایدئولوژیک آمریکا و شوروی (سابق) پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، که خطر گسترش کمونیسم به جهان سوم را در برداشت، نویسندگان کمیته سیاست تطبیقی را مجبور نمود در پیوند با دستگاه دیپلوماسی و سیاست خارجی دولت ایالات متحده و با رویکردی محافظه کارانه و به قصد جلوگیری از تغییرات اساسی و ساختاری در جهان سوم که به واژگونی رژیم‌های وابسته به آنان می‌انجامید، یک نوع پارادایم نوسازی را تدارک دیده (Packenham, 1973; Gendzier, 1985) و بدون توجه به ریشه‌های اساسی و ساختاری توسعه‌نیافتگی در جهان سوم، به صورت کمی و سطحی و صوری شاخص‌هایی را به ویژه در ابعاد فرهنگی و بارز مطلق «سنت»، از بالا و از بیرون بر آنان تحمیل نمایند که چون نوسازی به معنای عمیق و علمی کلمه نبود به توسعه موعود نیز نینجامید.

در این ادبیات در بُعد سیاسی نوسازی و توسعه، به قول برنشتین (Bernstein, in Lehmann, 1979, pp. 77-106) تمرکز از «دموکراسی» به «نظم و ثبات» چرخش پیدا کرد و ارتش و نظامیان به عنوان بهترین گروه نوساز معرفی شدند تا بدین طریق رژیم‌های وابسته و سرکوبگر حافظ منافع کمپانی‌های خارجی تثبیت گردند. در بُعد اقتصادی، به عنوان نمونه، روستو در ۱۹۶۰ نظریه رشد اقتصادی و مراحل پنج‌گانه خود را بر اساس تاریخ اقتصادی کشورهای اروپایی تنظیم و به جهان سوم تجویز کرد و آن را «یک مانیفست غیرکمونیستی» برای این منطقه خواند. (Rostow, 1960) طبق این نظریه، حرکت جوامع به ترتیب این مراحل را طی می‌کند: ۱- مرحله جامعه سنتی، ۲- مرحله وجود پیش شرطها برای توسعه، ۳- مرحله خیز، ۴- مرحله حرکت به سوی بلوغ، ۵- مرحله مصرف انبوه. و اینک فوکویاما (Fukuyama, 1992) با توجه به فروپاشی شوروی و شکست کمونیسم، از پیروزی لیبرال-دموکراسی‌های غربی و «پایان تاریخ» سخن می‌گوید.

انتقادات رادیکال به ادبیات کلاسیک توسعه

اما واقعیات در جهان سوم، از همان زمان که هری ترومن^۱ رئیس‌جمهور وقت آمریکا در

1- Harry Truman.

نطق ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ خود از حل مسائل «مناطق توسعه نیافته» سخن گفت، تاکنون، نه تنها حاکی از بهبود و ترقی و توسعه نیست بلکه به قول آندره گوندرفرانک (Frank, 1966) نظریه پرداز مکتب وابستگی^۱، که از اواخر دهه ۱۹۶۰ ادبیات نوسازی را به کلی زیر سؤال می برد، حاکی از «توسعه توسعه نیافتگی» است. امپریالیسم و استعمار سیاسی - اقتصادی ملل جهان سوم و تحمیل یک نوع تقسیم کار بین المللی ناعادلانه و دستکاری عرضه و تقاضا در بازار جهانی و رابطه مبادله نابرابر، از طریق شرکت های چندملیتی یا فراملیتی و نهادهای مالی و اقتصادی بین المللی دیگر نظیر صندوق بین المللی پول^۲ و بانک جهانی^۳ و اخیراً سازمان تجارت جهانی^۴، یک نوع سرمایه داری سازمان یافته و جهانی را بر دنیا حاکم کرده که به شدت به ضرر ملل جهان سوم یا جنوب است. از این جهت نظریه پردازان مکتب وابستگی و تئوری نظام جهانی^۵ نظیر فرانک، سمیرامین^۶ و والرشتاین^۷ بر تشدید توسعه نیافتگی و تعمیق وابستگی کشورهای پیرامون^۸ به کشورهای مرکز^۹ تأکید دارند و ابعاد ساختاری، تاریخی، اقتصادی و بین المللی توسعه و توسعه نیافتگی را تبیین می کنند.

این انتقادات رادیکال، نویسندگان طرفدار مکتب نوسازی را به تجدیدنظر در نظریات قبلی خود واداشت. به عنوان نمونه، دیوید آپتر (Apter, 1987) در ۱۹۸۷ کتابی تحت عنوان «بازنگری در توسعه» نوشت و طی آن مفهوم توسعه را کلی تر از همه که برانفکاک فزاینده ساختارهای اجتماعی دلالت دارد، دانست و نوسازی را مورد خاصی از توسعه که طی آن ایده های مربوط به نوآوری و تکنولوژی پیشرفته جزء لاینفک نظم اجتماعی می شوند، شناخت و سپس صنعتی شدن را موردی خاص از نوسازی گرفت که در آن «نقش های کارکردی استراتژیک با صنعتگری ارتباط دارند». او توسعه را بسط و گسترش انتخاب و دسترسی به طیف وسیعی از

1- Dependency School.

2- IMF.

3- WB.

4- WTO.

5- World System theory.

6- Samir Amin.

7- Wallerstein.

8- Periphery.

9- Core.

بدیل‌ها از طریق شبکه‌های نقش‌ها، طبقات و نهادها، برای افراد و گروه‌ها معنی کرد و در بُعد سیاسی هدف از آن را چگونگی کنترل دسترسی به انتخاب و افزایش شراکت و ایفای نقش در آن مطابق با قواعد و شرایط عادلانه تصویب شده دانست. (Apter, 1987, pp. 16-17)

از سوی دیگر، بارینگتون مور (Moore, 1966) در اثر برجسته خود به نام «ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری» با تحلیلی تاریخی و جامعه‌شناختی به ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و نقش گروه‌ها و طبقات اجتماعی در روند نوسازی و تجاری شدن کشاورزی و انباشت سرمایه و صنعتی شدن توجه نمود و با زیر سؤال بردن فرضیه توسعه تک خطی چنین نتیجه‌گیری کرد که جوامع توسعه یافته تاکنون دست کم سه راه و مسیر متفاوت نوسازی را طی کرده و توسعه یافته‌اند که عبارتند از: راه نوسازی سرمایه دارانه دموکراتیک، راه نوسازی محافظه‌کارانه و فاشیستی از طریق انقلاب از بالا، و راه نوسازی کمونیستی از طریق انقلاب دهقانی. راه اول را مشخصاً کشورهایی چون انگلستان، فرانسه و ایالات متحده به رهبری طبقه بورژوا و بخش خصوصی طی کردند. راه دوم را کشورهایی چون آلمان و ژاپن به رهبری دولت و بخش خصوصی، هر دو، و راه سوم را نیز شوروی (سابق) و چین به رهبری دولت پیمودند.

یکی از نارسایی‌های عمده ادبیات کلاسیک نوسازی و توسعه به واسطه غلبه نگرش پوزیتیویستی، تجزیه ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توسعه و به ویژه تقلیل توسعه به رشد اقتصادی بود که آثار منفی و واکنش‌های حادّی را، حتی نسبت به کل پروژه مدرنیته و نوسازی و توسعه، در جهان سوم به وجود آورد. از پایان جنگ جهانی دوم به بعد توسعه مترادف با رشد اقتصادی تلقی شد و معیارهایی چون بالا رفتن درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی^۱ در نرخ‌های ۷-۵ درصد یا بیشتر برای آن در نظر گرفته شد. علاوه بر اقتصاددانانی چون لوئیس^۲، روستو و حتی باران^۳، منشور ملل متحد و سازمان ملل نیز با خوشبینی این ایده را پذیرفته و رواج داد و دهه‌های ۸۰-۱۹۶۰ را دهه‌های توسعه برای جهان سوم نامید. اما در

1- GNP

2- Lewis W. A.

3- Baran P.

عمل مسائل «مناطق توسعه نیافته» نظیر فقر و گرسنگی و سوء تغذیه، خشونت و سرکوب و جنگ و نظامیگری و کلاً عقب ماندگی نه تنها حل و رفع نشد بلکه مسائل جدیدی نظیر استثمار شدید زنان و کودکان، کاهش فزاینده منابع طبیعی تجدیدناپذیر، به هم خوردن تعادل بوم شناختی و آلودگی فزاینده و تخریب محیط زیست و آثار ناشی از آن همچون پدیده گل خانه‌ای و نازک شدن لایه اُزون، بحران بدهی‌ها و شکاف رو به تزاید شمال و جنوب، به حدی که ۲۰٪ جمعیت جهان ۸۰٪ منابع جهان را مصرف می‌کنند، نیز در این مناطق و در جهان رخ نمود. سازمان ملل رسماً دهه ۱۹۸۰ را یک دهه «از دست رفته» برای جهان سوم خواند.

نگرش‌های جدید پیرامون توسعه

به تدریج سازمان ملل در گزارش‌های خود تعبیر «توسعه اجتماعی» و برقراری «تعادل» میان ابعاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی توسعه و تغییرات کیفی، فراتر از کمی، و ارتقاء «کیفیت زندگی»^۱، را مورد توجه قرار داد و پذیرفت که رشد اقتصادی سریع با نابرابری فزاینده در سطوح ملی و بین‌المللی همراه بوده است. (Esteva in Sachs, 1992, pp. 12-13) باشگاه رم، مرکب از کارشناسانی از کشورها و رشته‌های مختلف، از ۱۹۶۸ به بعد «نرخ رشد صفر»^۲ و ضرورت تفکیک میان رشد کمی و رشد کیفی را مطرح و سپس از «محدودیت‌های رشد»^۳ سخن به میان آورد. این باشگاه در گزارش دوم خود، تحت عنوان «بشریت در نقطه عطف» با ارزیابی ماهیت بحران‌های جهانی نظیر بحران جمعیت، بحران زیست محیطی، بحران غذایی جهانی، بحران انرژی و بحران مواد خام، از رشد به خاطر رشد و رشد کمی و از نوع «تفکیک ناشده» که طی آن بخشی از بشریت به هزینه بقیه بشریت رشد می‌کند، انتقاد نموده و آن را در رأس مسائل مبتلا به بشریت تلقی کرد. (Mesarovic & Pestel, 1975, pp. 1-6) به جای آن، این باشگاه از مسیرهای جدید و جایگزین برای توسعه و «توسعه جهانی» سخن گفت و با استفاده از استعاره زیست‌شناختی، «رشد ارگانیک» را پیشنهاد کرد که طی آن توسعه در سطح جهانی و بشری به

1- Quality of Life.

2- Zero rate of growth.

3- The Limits to Growth.

صورت یک سیستم دارای اجزاء، که در آن هر جزء یا ملت یا منطقه‌ای با ایفای نقشی خاص از نظر منابع، تکنولوژی، توان اقتصادی، فرهنگ و غیره، به توسعه کل سیستم و همه بشریت کمک کرده و به طور متقابل و طبق یک «برنامه کار» یا «طرح کلان» سیستم را تقویت و رو به تکامل می‌برند، تحقق می‌یابد. (Mesarovic & Pestel, 1975, pp. 7-9) در نتیجه گیری این گزارش تأکید شد که بحران‌های جاری موقتی نیستند و در ذات الگوی تاریخی توسعه ریشه دارند و راه حل آنها نیز باید در سطحی جهانی و با برقراری یک سیستم تخصیص منابع جهانی و یک نظام اقتصادی جهانی جدید و حتی فراتر از جنبه اقتصادی محض، دنبال شود و همزمان به همه جنبه‌های تکامل بشر از ارزش‌ها و ایستارهای فردی تا شرایط بوم‌شناختی و زیست‌محیطی، در نگرشی یکپارچه نسبت به همه لایه‌های توسعه جهانی، توجه شود. (Mesarovic & Pestel, 1975, pp. 143-157) در این نگرش ظهور دیدگاه جدیدی نسبت به بشریت به عنوان یک نظام جهانی زنده و تغییر رابطه انسان - طبیعت به سمت هماهنگی انسان با طبیعت به مثابه جزیی لاینفک از آن و نه غلبه بر طبیعت، مورد توجه می‌باشد. همچنین در این گزارش بر ملاحظات درازمدت و جهانی بر مبنای همکاری، نه مقابله، تأکید شد، چون همکاری برای همه مشارکت‌کنندگان سودمند است. (Mesarovic & Pestel, 1975, pp. 1-6) باشگاه رم در گزارش بعدی خود تحت عنوان «اهداف بشریت» بر همین دیدگاه و بر شکاف میان اهداف کوتاه مدت و دراز مدت و اهمیت اهداف جهانی، انسانی و عام و ضرورت همبستگی و صلح جهانی و ربط و مناسبت ادیان بزرگ، تأکید ورزید. (Laszlo, 1977)

سازمان ملل هم در آغاز دهه دوم توسعه بر ضرورت اتخاذ رهیافتی یکپارچه نسبت به برنامه‌ریزی و توسعه در قالب یک استراتژی توسعه بین‌المللی و جهانی تأکید و طی آن اعلام کرد که هیچ بخشی از جمعیت نباید خارج از حوزه تغییر و توسعه قرارگیرد و همه بخش‌های آن باید در فرایند توسعه مشارکت نموده و تغییر ساختاری را با هدف برقراری عدالت اجتماعی، شامل نیل به توزیع عادلانه درآمد و ثروت در میان ملت و در قالب توسعه ملی و مشارکت‌آمیز، انجام دهند و اولویت را نیز باید به شکوفایی استعدادهای انسانی و تهیه و تدارک فرصت‌های اشتغال و تأمین نیازهای کودکان داد. (Esteva in Sachs, 1992, pp. 14-15)

بدین ترتیب از اواخر دهه ۱۹۶۰ روشن شد که حوزه‌های مربوط به جامعه، اقتصاد و

سیاست را نمی‌توان از هم جدا کرد و فراتر از بُعد اقتصادی، کم‌کم با طرح این سوال که توسعه چه چیزی مد نظر است، ابعاد انسانی توسعه مورد توجه بیشتری قرار گرفت و از «توسعه فردی»، «توسعه ایستاری»، «توسعه فرهنگی»، «توسعه گروه‌ها»، «توسعه سازمانی»، «توسعه اجتماعی»، «توسعه اجتماعات»، «توسعه شهری»، «توسعه جهانی» و «توسعه سیاسی»، سخن به میان آمد. (Riggs in Sartori, 1984, p. 126) گروهی از محققان و متخصصان مستقل طی «بیانیه کوکویوک»^۱ در ۱۹۷۴ م تأکید ورزیدند که هدف توسعه «نه توسعه اشیاء بلکه توسعه بشر باید باشد» و هرگونه فرایند رشدی که به جای تأمین نیازهای اساسی بشر، آنها را نادیده بگیرد یک نوع تعبیر هجوآمیز از توسعه است. (Esteva in Sachs, 1992, pp. 14-15) این بیانیه همچنین بر ضرورت تنوع و تعقیب راه‌های متفاوتی به سمت توسعه و نیز بر هدف خوداتکایی و ضرورت انجام تغییرات بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، تأکید نمود. (Esteva in Sachs, 1992, pp. 14-15) از دیگر پیشنهادهایی که در همین راستا، حول محور انسان و نیازهای او و مردم و مشارکت آنان، مطرح شد عبارتند از: «توسعه‌ای دیگر»^۲، بومی‌سازی و توسعه درون‌نگر. سند تهیه شده توسط مجمع جهان سوم در ۱۹۷۵، گزارش بنیاد داگ هامر شولد^۳ (۱۹۷۵) [همزمان با هفتمین اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل در تأکید بر اهداف اجتماعی توسعه که در پاسخ به آن یک سال بعد کنفرانسی درباره «اشتغال، توزیع درآمد و ترقی اجتماعی» توسط سازمان بین‌المللی کار^۴ برگزار شد و رهیافت مبتنی بر «نیازهای اساسی»^۵ بشر، با هدف نیل به حداقل استانداردهای زندگی پیش از پایان قرن بیستم، را ارائه کرد] (Esteva in Sachs, 1992, p. 15)، پروژه نظم اقتصادی بین‌المللی جدید^۶ در ۱۹۷۴، گزارش شمال - جنوب (۱۹۸۰) از کمیسیون برانت^۷ و سپس گزارش کمیسیون جنوب به ریاست نایره^۸ و گزارش توسعه انسانی^۹

- | | |
|---------------------------------|-------------------------|
| 1- The Declaration of Cocoyoc. | 2- Another Development. |
| 3- Dag Hammarskjold Foundation. | 4- ILO. |
| 5- Basic Needs Approach. | 6- NIEO. |
| 7- Brandt Commission. | 8- Nyerere. J. |
| 9- Human Development. | |

سازمان ملل در ۱۹۹۰. محورهای اصلی مورد تأکید در NIEO عبارتند از: افزایش تولید داخلی و خوداتکایی جمعی و یکپارچه‌سازی اقتصادهای جهان سوم و تشکیل بازارهای منطقه‌ای، کاهش تعرفه بر واردات از جهان سوم و کمک به صنعتی شدن آنان از طریق انتقال تکنولوژی توسط کشورهای صنعتی، توجه و بازنگری در توزیع نابرابر ثروت و برقراری رابطه مبادله بهتر و توافق خاص درباره مواد خام، کنترل شرکت‌های چندملیتی، مشارکت کشورهای کمتر توسعه یافته در تصمیم‌گیری اقتصادی جهانی، شکل تولیدکنندگان برای مدیریت استخراج منابع طبیعی و توزیع مجدد ثروت حاصله از آن. (Dube, 1988, pp. 45-46)

پیرو یوهان گالتونگ^۱، که از نظر او منظور از توسعه باید «توسعه انسان‌ها و مردم» باشد، متخصصان و نویسندگان بر نقش و نفوذ بیشتر انسان در فرایند توسعه تأکید کردند و هم‌صدا با یونسکو بر «توسعه یکپارچه»^۲ پای فشردند که فرآیندی چندرابطه‌ای و تام را می‌رساند که «همه جنبه‌های زندگی یک مجموعه، و روابط آن با دنیای خارج و با آگاهی خودش، را در بر می‌گیرد». (Esteva in Sachs, 1992, p. 15) برخی اصرار ورزیدند که «توسعه از خانه آغاز می‌شود». (Van Nieuwenhuijze, 1982) متخصصان یونسکو مفهوم «توسعه بومی»^۳ یا «توسعه درون‌زا» را ترویج دادند و طی آن تقلید مکانیکی و شکلی از جوامع صنعتی و یا تحمیل یک مدل فرهنگی واحد بر کل جهان را رد کردند و پیشنهاد نمودند که ویژگی‌های هر ملت و تنوع و تفاوت فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی جوامع در فرایند توسعه مورد توجه قرار گیرد. در ایده «توسعه درون‌زا» فرهنگ و توسعه به هم پیوسته‌اند و مسئله هویت فرهنگی، اصالت و حفاظت از میراث فرهنگی و تاریخی و ملی، در عین سازگاری با نوسازی و اصول عام و جهانشمول و رابطه با دنیای خارج مطرح می‌باشد. هویت همبستگی می‌آورد و دولت - ملت با این همبستگی و یکپارچگی اجتماعی مشارکت مردم و بسیج گروه‌های مختلف اجتماعی را در جهت آرمان‌های جامعه و پروژه تمدنی انسانی جلب می‌کند. این فرایند خود آفرینندگی با پذیرش غیرانتخابی عناصر وارداتی ناسازگار است. (Reiffers, 1993)

1- Johan Galtung.

2- Integrated Development.

3- Endogenous Development.

محورهای اصلی «توسعه‌ای دیگر» نیز رفع نیازهای بشر، بومی و خود اتکا کردن توسعه، ابتکار و خلاقیت، از نظر بوم‌شناختی سالم و بی‌خطر ساختن توسعه، دگرگونی ساختاری، برابری، آزادی و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها بود. (Hettne, 1991, pp. 153-154)

استراتژی‌های مبتنی بر «نیازهای اساسی» نیاز به سرکوب داخلی را کاهش می‌دهد و استراتژی‌های خوداتکایی نیاز به رقابت بین‌المللی را؛ و توسعه بومی شرایط را برای بقای فرهنگی مردم بومی فراهم می‌کند و توسعه پایدار تنش ایجاد شده توسط مسئله کمیابی منابع را از بین می‌برد. «توسعه‌ای دیگر» به جامعه‌ای امن‌تر، دارای خلاقیت، اعتماد به نفس و آگاهی بیشتر و توانایی بسیج و تحرک بالاتر، می‌انجامد. (Hettne, 1991, p. 32)

مؤلفه‌ها، معیارها و تعاریف دیگر برای توسعه

در چنین فضایی از بحث درباره توسعه در اواخر دهه ۱۹۷۰، انسان‌شناسان و دانشمندان روانشناسی اجتماعی توسعه را «دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خود» تعریف کرده و سه نوع هدف برای ترقی اجتماعی برشمردند: (Schlegel, 1977, pp. 19-21) ۱- استقلال فزاینده واحدهای فرهنگی - اجتماعی به‌طور روزافزون متقابلاً وابسته به هم، نظیر ملت‌ها، طبقات اجتماعی، گروه‌های مذهبی، نژادی و قومی، سازمان‌های حرفه‌ای، مدارس یا افراد. استقلال در برگیرنده خودکفایی و خودمختاری از جنبه‌هایی خاص است و به ویژه به معنی داشتن یک هویت فرهنگی قاطع، روشن و به خوبی شکل گرفته می‌باشد. وابستگی متقابل هم در برگیرنده مبادله (کالا، خدمات، مهارت‌ها و حتی پرستیژ، تحسین، عشق و معانی) بوده و نه تنها سهیم شدن و شراکت در هر آنچه بامعناست را می‌رساند، بلکه سهیم شدن و شراکت در معنی و هدف زندگی، تفسیر واقعیات و غیره را نیز می‌رساند. اما استقلال، یا حداقل میزانی از آن، قبل از وابستگی متقابل ضرورت دارد؛ ۲- دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خود؛ ۳- دستیابی یا حرکت مداوم به سوی ارزش‌ها یا «اهداف» خاص و معینی که می‌تواند غیرنسبی و پایه‌ای و عام و همگانی باشد، نظیر معیشت زندگی، قدر و اعتبار، و آزادی. بسیاری از نویسندگان هر یک به نوعی این ارزش‌ها و اهداف عام و پایه‌ای و انسانی را بسط داده‌اند. از جمله، شوماخر (Schumacher, 1973) با دیدی انسانی نسبت به اقتصاد و مسائل توسعه، در

کتاب معروف خود به نام «کوچک زیباست»، تأکید نمود که توسعه در یک فرایند تکاملی و عمومی باید در سه حوزه انسان‌ها و تربیت آنان، سازماندهی، و انضباط صورت گیرد و ریشه کن کردن فقر به حل و رفع نارسایی‌ها در این سه حوزه بستگی دارد.

اقتصاددانان توسعه نیز با زیر سؤال بردن معیارهای کمی در رشد اقتصادی، برون‌زا بودن، عدم توجه به توزیع درآمد و رفع نیازهای اساسی مردم، و انتقال منافع حاصله از رشد به طبقات ممتاز و غیرمولد حاکم و خارج از کشور را رد کرده و افزایش فقر، نابرابری و بیکاری را شاخص‌های توسعه‌نیافتگی معرفی نمودند. دادلی سیرز (Seers, in Lehmann, 1979, pp.10-13) اعلام کرد هر جامعه‌ای که بتواند فقر، نابرابری و بیکاری را کاهش دهد، به همان میزانی که در این کار موفق می‌شود توسعه یافته است و گرنه توسعه یافته نیست حتی اگر درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی آن کشور بالا رود. محبوب الحق (Mahbub UL Haq, 1976) اقتصاددان برجسته پاکستانی نیز بر لزوم توجه به مسئله فقر و رفع نیازهای اساسی مردم و توزیع عادلانه درآمد و ثروت تأکید نمود. از نظر این اقتصاددانان الگویی از رشد اقتصادی باید دنبال شود که متوجه این مسائل باشد تا به سمت توسعه اقتصادی راهگشا گردد. لذا در خلال دهه ۱۹۷۰ توسعه اقتصادی بر حسب کاهش یا از بین بردن فقر، نابرابری و بیکاری در چارچوب یک اقتصاد در حال رشد تعریف شد و «توزیع مجدد ثمرات رشد» یا رشد همراه با توزیع و عدالت شعار عمومی گردید. تودارو (Todaro, 1977) حتی از این معیارهای اقتصادی فراتر رفته و ضمن اینکه توسعه اقتصادی را شرط لازم برای توسعه می‌داند ولی آن را برای توسعه کافی نمی‌داند. از نظر او توسعه نهایتاً باید علاوه بر جنبه مادی و پولی زندگی مردم سایر جنبه‌ها را نیز در برگیرد. او در بعد اقتصادی تأمین معیشت زندگی^۱، در بُعد فرهنگی عزت نفس یا اعتماد به نفس^۲، و در بُعد اجتماعی - سیاسی آزادی^۳ را سه ارزش و معیار اصلی توسعه و هدف مشترک تمام افراد و جوامع بشری می‌داند. در معاش زندگی برآورده کردن و تأمین نیازهای اولیه و اساسی بشر و عموم افراد جامعه در رابطه با غذا، مسکن، بهداشت و امنیت، در قالب توسعه اقتصادی مد نظر

1- Life sustenance.

2- Self-esteem.

3- Freedom.

است که شرط لازم برای بهبود کیفیت زندگی، یعنی همان توسعه، می‌باشد. در اینجا درآمد سرانه در حال افزایش، امحاء فقر مطلق، امکانات بیشتر برای اشتغال و کاهش نابرابری درآمد و توزیع گسترده‌تر آن، به عنوان شرایط لازم ولی نه کافی برای توسعه مطرح هستند. اعتماد به نفس هم به احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران برای مقاصد شخصی شان قرار نگرفتن، ارجاع دارد. منظور از آزادی نیز، فراتر از آزادی سیاسی، آزادی از قید بردگی و توانایی انتخاب داشتن است و در مفهوم اساسی‌تر خود شامل رهایی از شرایط مادی از خود بیگانه‌سازی زندگی و آزادی از قیود اجتماعی انسان نسبت به طبیعت، جهل، بدبختی و نیز انسان‌های دیگر، نهادها و باورهای جزمی می‌شود. آزادی دامنه انتخاب را برای جوامع و اعضای آن وسیع می‌کند و محدودیت خارجی در راه حصول پاره‌ای اهداف اجتماعی، یعنی توسعه، را به حداقل می‌رساند. این سه معیار در ارتباط و تعامل مستقیم با یکدیگر بوده و در سطوح ملی و بین‌المللی هر دو، مورد توجه هستند. (Todaro, 1977, pp. 96-98) به این ترتیب تودارو توسعه را جریانی چندبُعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی و تجدید سازمان و جهت‌گیری در مجموعه نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، در سطوح ملی و بین‌المللی، و در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و سیاسی و در طرز تلقی و حتی آداب و رسوم و باورهای مردم است، به نحوی که هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی و ملت‌ها، جامعه و جهان را از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج نموده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی «بهتر» است، سوق دهد. (Todaro, 1977, pp. 96-98)

توسعه انسانی

این معیارها، ارزش‌ها و ملاحظات انسانی و اهداف در ابعاد و جنبه‌های مختلف زندگی بشر، حتی مورد تأکید اسلام نیز می‌باشد. در اصل، توسعه در بُعد فردی یعنی شکوفایی کُل وجود انسان و بارور شدن استعدادهای خدادادی او که این معنا در مفهوم «کمال» در فرهنگ اسلامی - ایرانی مستتر است. در بُعد اجتماعی هم توسعه یعنی تحقق ظرفیت‌های تولیدی جامعه و بهره‌گیری هر چه بهتر از منابع و امکانات و سازماندهی عالی‌کار و تولید در جهت افزایش ثروت و رفاه، امنیت و آزادی، و کمال و سعادت و خوشبختی عموم افراد جامعه در روابط و

مناسباتی عادلانه، انسانی و کارآمد. در یک جامعه توسعه یافته انسان جهت گیری عام و اجتماعی دارد و جامعه نیز انسانی و در خدمت ترقی و تعالی انسانی اعضای خود می باشد. در چنین حالتی، ضمن وجود مرزها، هویت ها و اصالت های فرهنگی در سطوح فردی و اجتماعی، محلی و ملی، هویت و همبستگی و همکاری در سطح جهانی و در قالب انسانی نیز میسر و ممکن می گردد.

مهاتما گاندی بر این نکته تأکید می ورزید که یک انسان ثابت و استوار وجود دارد که توسعه او در تمامیتش، مادی، فکری و روحی، آزادی اش، تقدس و کرامت او، موضوع و واقعیت همه ارزش های حیات و جامعه می باشد. (Schlegel, 1977, p. 256) گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۰ سازمان ملل هم برای قابل محاسبه و ارزیابی کردن آن، اجزای کلیدی توسعه انسانی را طول عمر یا امید به زندگی^۱، دانش و میزان باسوادی، و درآمد پایه تعیین کرد و میزان موفقیت کشورها را از این جهت بررسی نمود. (UN, 1990) طبق این ارزیابی کشورهای بوتسوانا، کستاریکا، جمهوری کره، مالزی و سریلانکا توسعه انسانی مداوم و موفق داشتند، و کشورهای شیلی، چین، کلمبیا، جامائیکا، کنیا و زیمبابوه توسعه انسانی گسسته و کشورهای برزیل، نیجریه و پاکستان نیز با وجود رشد اقتصادی، فرصت های از دست رفته از نظر توسعه انسانی را تجربه کرده و ناموفق بودند. (UN, 1990) در ۱۹۹۲ کنفرانس زمین در ریو، بر حفظ و حراست از محیط زیست و حل مسائل مربوط به آن در سطح جهانی، که در عین حال در گرو حل مسائل توسعه نظیر فقر، آموزش، جمعیت، دموکراسی و مشارکت مردم و بدهی خارجی کشورهای در حال توسعه است، تأکید شد. توسعه پایدار^۲ نیز، که در دهه ۱۹۹۰ بر آن تأکید شد، جنبه ای از توسعه انسانی و در ارتباط با محیط زیست و نسل های آتی می باشد. هدف توسعه انسانی پرورش قابلیت های انسان است و لذا توسعه پایدار هم توسعه دائمی قابلیت های انسانی می باشد. بنا به قول محبوب الحق، هدف اصلی توسعه بهره مند ساختن واقعی انسان و بهبود کیفیت زندگی افراد از طریق افزایش درآمد و گسترش اشتغال است و منظور نهایی از آن «پرورش قابلیت های انسان و گسترش امکانات او» می باشد و اینکه انسان از زندگی طولانی، سالم و خلاق در محیط زیستی

1- Life expectancy.

2- Sustainable Development.

غنی و در جامعه مدنی دموکراتیک برخوردار باشد. (Griffin & Mckinely, 1994) توسعه انسانی فراتر از کمیت، که مد نظر رشد اقتصادی است، بر کیفیت این رشد تأکید بیشتری دارد و با قرار دادن انسان در کانون توسعه و در مرکز الگوها و برنامه‌های آن، به این معناست که توسعه باید چیزی بسیار فراتر از افزایش درآمد و ثروت باشد. در توسعه انسانی، در برگیرنده توسعه پایدار، حفظ و بازآفرینی تمام اشکال سرمایه اعم از طبیعی، مادی و انسانی، مورد تأکید است. پایدار بودن توسعه مستلزم آن است که اگر بخشی از کل منابع سرمایه کاهش یابد (مثلاً منابع طبیعی)، این کاهش باید با سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش‌های دیگر سرمایه (مادی و انسانی) جبران شود و گرنه با کاهش ارزش کل منابع سرمایه‌ای (طبیعی، مادی و انسانی)، امید به توسعه نیز کاهش می‌یابد. (Griffin & Mckinely, 1994) برخلاف راهبردهای متداول توسعه، که به جای سرمایه‌گذاری بیشتر در امر سرمایه انسانی، از سرمایه‌گذاری در سرمایه مادی (وسایل مصنوعی تولید نظیر ماشین‌آلات و زیربنای مادی و ساختمان‌ها و...) و بهره‌برداری از منابع طبیعی (با برآورد بسیار کم هزینه‌های ناشی از سرمایه‌گذاری در سرمایه طبیعی) جانبداری می‌کنند، در توسعه انسانی بر نقش کلیدی سرمایه انسانی و ضرورت تشکیل آن تأکید بیشتری می‌شود و حتی فراتر از نگاه ابزاری به انسان و سرمایه انسانی، ایجاد فرصت‌های برابر برای همه افراد جامعه، رفاه مردم، حمایت از زنان، توزیع عادلانه‌تر دستاوردهای توسعه به کمک دولت، در اولویت قرار می‌گیرد. (Griffin & Mckinely, 1994) حجم و اندازه دولت در اینجا در درجه دوم اهمیت قرار دارد، اگرچه دولت نباید دارای تشکیلاتی گسترده و با هزینه‌های زیاد و یا لزوماً خیلی کوچک باشد؛ ولی مهم‌تر از آن مداخله دولت و انجام کارهایی به منظور نیل به اهداف توسعه انسانی ضروری دانسته شده است. از تمرکززدایی در نظام اداری دولت جانبداری می‌شود تا از دانش و تجربه محلی استفاده شود و ادارات دولتی رابطه محکمی با عامه مردم داشته و مشارکت عمومی تأمین گردد. مشارکت مردم هم وسیله و هم هدف توسعه انسانی است، چه در قالب احزاب سیاسی و چه در خارج از آنها و در قالب شوراها و سازمان‌های غیردولتی، که برای ایجاد و حفظ حمایت سیاسی از توسعه انسانی و افزایش توان تولیدی جامعه و اقتصاد نیز اهمیت دارند. (Griffin & Mckinely, 1994) گزارش‌های توسعه انسانی UN که سالانه منتشر می‌شود، به تدریج در کنار شاخص‌های عینی فوق‌الذکر، به شاخص‌های ذهنی نیز توجه نموده و

مشخصاً به صیانت ذات، رعایت تضمین شده حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت انسان‌ها پرداختند. حتی در گزارش ۱۹۹۴ توسعه انسانی UN موضوع «امنیت بشری» درج شده و توسعه انسانی به مثابه گسترش دامنه انتخاب‌های مردم تلقی شده که استفاده از این انتخاب‌ها و فرصت‌ها نیازمند «امنیت» هستند. بعد در گزارش ۱۹۹۹، هفت تهدید عمده برای «امنیت بشری» ذکر شده که عبارتند از: عدم امنیت اقتصادی، غذایی، بهداشتی، خصوصی (شخصی)، زیست محیطی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی.

توسعه در دوران پست مدرن

وجود نارسایی‌ها و تناقض‌هایی در بنیان‌های فلسفی و نظری و تجربه‌های عملی توسعه در غرب و شرق و در سطوح ملی و بین‌المللی، منجر به بازنگری در توسعه و طرح صفات جدیدی برای آن نظیر «جهانی»، «انسانی»، «روستایی»، «پایدار»، «موزون»، «درون‌زا»، «مشارکت‌آمیز»، و توجه جدی و اساسی به مسائلی همچون فقر، گرسنگی و سوء تغذیه، نیاز، دوگانگی، نابرابری، وابستگی، مبادله نابرابر، بدهی‌ها، خشونت، جنگ، تروریسم، آلودگی زیست محیطی، از خودبیگانگی، قومیت‌گرایی و نژادپرستی، و اهمیت دادن به حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، امنیت بشر، تعادل بوم‌شناختی و حفظ محیط زیست، صلح، گفتگو، تفاهم، همبستگی و همکاری در سطوح ملی و بین‌المللی و حتی مطرح شدن طرح «حق توسعه»^۱ برای ملل جنوب، گردید. اما اکنون تحت تأثیر امواج پست مدرن در غرب و مقارن با آن امواج بنیادگرایی مذهبی در شرق، ما شاهد ظهور واکنش‌های منفی نسبت به مدرنیته، نوسازی و حتی توسعه، و رد ایدئولوژی «توسعه‌گرایی»^۲ یا گفتمان و قالب فکری توسعه هستیم.

پروژه مدرنیته در اصل برای رهایی بشر و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش و آزادی و عدالت، به طور عام و برای همگان مطرح شده بود. اما چرا این امور به جوامع پیشرفته و صنعتی غرب (و ژاپن) محدود ماند و ملل دیگر از مزایای مدرنیته و توسعه محروم شدند و «اروپا محوری» و قالب‌های خشک و تنگ ملی و مرزبندی‌ها بین «خود» و «دیگری» و

1- The Right to Development.

2- Developmentalism.

غیریت‌سازی‌های دیگر و نژادپرستی، تقسیم‌کار ناعادلانه بین‌المللی، سرمایه‌داری سازمان یافته (و اکنون بی‌سازمان در پیوند با موج نئولیبرالیسم)، امپریالیسم و استعمار کهنه و نو، جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای و بمب‌های اتمی (به کار رفته در هیروشیما و ناکازاکی)، جنگ ویتنام، جنگ خلیج فارس، اشغال نظامی افغانستان و عراق، خشونت و ترور و سرکوب و انواع دیکتاتوری‌ها و فاشیسم، تخریب و آلودگی محیط زیست بشر و موارد دیگر در دنیا رخ نموده و شکاف فزاینده شمال و جنوب و $\frac{1}{3}$ ملل پیشرفته در برابر $\frac{2}{3}$ ملل عقب مانده به وجود آمده است؟ چرا اکنون سخن از این است که کل زمین و محیط زیست و منابع و انسان‌ها در خطر هستند؟ پدیده سرمایه‌داری جهانی و اقتصاد واحد جهانی بر مبنای بازار و تجارت آزاد و جابه‌جایی سریع سرمایه، کالا، خدمات و اطلاعات در سطح جهانی و جهانی‌سازی، انحصارات و شرکت‌های فراملیتی و شبکه‌های جهانی رسانه‌ای، ماهواره‌ای و ارتباطی و تبلیغاتی و... چه جایی برای ثوری و عمل توسعه باقی می‌گذارند؟ عقل و علم بشر در کشف یا تحریف حقیقت و واقعیات چه رابطه‌ای با صاحبان ثروت و قدرت دارند؟

طبق تحلیل گفتمانی فوکو^۱ و سایر پُست مدرنیست‌ها، گفتمان توسعه^۲ برای حفظ سلطه ایجاد شد و طی آن واقعیات جوامع «توسعه‌نیافته» در قالب یک گفتمان یا پارادایم یا ایدئولوژی، در پیوند با منافع صاحبان قدرت و ثروت در دنیای غرب، بازسازی و در واقع تحریف شد و دانشی از جمله در حوزه علوم اجتماعی برای جهان سوم خلق شد که به جای کشف حقیقت و شناسایی واقعیت آن طور که بود، واقعیات این جوامع را آن‌گونه که خود می‌خواست برای آنها ساخت و پرداخت و بیان نمود و افراد و گروه‌ها و ملل مختلف را سوژه و موضوع مطالعه خود قرار داد. (Escobar, 1995, pp. 3-12) «شرق‌شناسی» ادوارد سعید (Said, 1979) به مؤثرترین وجهی نشان داد که چگونه غرب تصویر مورد نظر خود از «شرق» را درست کرد و به ملل شرق که خود قادر به معرفی خود نبودند ارائه نمود و از آنها یک «دیگری» عقب مانده و غیرمتمدن ساخت که باید توسط «خود» آنان که «توسعه‌یافته» و متمدن هستند، اداره شوند. در گفتمان توسعه نیز همین غیریت‌سازی، دوگانگی و تمایز برقرار شد و تقلید و تبعیت ملل «توسعه‌نیافته»

1- Foucault, M.

2- Development Discourse.

و «عقب‌مانده» یا «سنتی» از دنیای «توسعه‌یافته»، «پیشرفته» و «مدرن» توجیه و تجویز گردید. در نتیجه این تحریف و تصوّر ساختگی و تجربه براساس آن در قالب انواع برنامه‌ها، پروژه‌ها و استراتژی‌های توسعه، مسائل و مشکلات به جای حل و رفع تشدید گردید و بن‌بست و بحران تعمیق و تداوم یافت. و در واکنش به این نارسایی‌ها و تناقضات، اینک انواع مختلف بنیادگرایی مذهبی، سنت‌گرایی و جهت‌گیری‌های مبتنی بر قومیت و نژاد گسترش یافته است.

جوامع غربی در سطح کنونی از توسعه و در واقع تمدن خود، برخلاف نظر فوکویاما، به پایان تاریخ نرسیده‌اند و حتی خود غرب ممکن است در آینده از لیبرال دموکراسی‌های موجود فراتر رود. سیاست اکنون وارد حوزه‌هایی مانند فمینیسم و جنسیت شده که قبلاً خصوصی تلقی می‌شد و از برخی حوزه‌ها نیز خارج شده و آنها را به بازار و جامعه مدنی سپرده است. احزاب نیز وارد فضای عمومی با گروه‌بندی‌های جدید مانند جنبش‌های اجتماعی در سطوحی حتی فراملی شده‌اند و مردم به جای عضویت در حزب وارد انواع مختلف جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی و جهانی حول محورهای محیط زیست، صلح، زنان، حقوق بشر، گفتگو و تفاهم و مبادله بین فرهنگ‌ها و ادیان، دموکراسی و جامعه مدنی جهانی، می‌شوند. سیاست در اشکال جدید خود با گروه‌های جهانی پیوند می‌یابد و احتمال شکوفا شدن دموکراسی مستقیم به کمک تکنولوژی‌های جدید و به جای سیاست مبتنی بر نمایندگی، از طریق فعالیت عمومی اشخاص آزاد با مذاکره و مباحثه و گفت و شنود و تصمیم‌گیری، وجود دارد.

با این حال، هنوز جوامع غربی و تمدن جدید غربی در لایه‌های زیرین خود نارسایی‌های مهمی دارند، به حدی که حتی هابرماس (Habermas, 1973, 1978) در آثار خود از وجود انواع بحران‌ها در این جوامع سخن گفته و بر این باور است که پروژه مدرنیته هنوز کاملاً تحقق نیافته و «ناتمام» است. در تمدن جدید غربی محتوای معنوی و کیفیت روابط اجتماعی قلب ماهیت داده و به کاربرد روز افزون علم و تکنولوژی و صنعتی شدن محدود شده است. انسان نباید به سطح موجودی مادی و ماشینی تقلیل یابد و جزیی از سیستم تکنیکی و در خدمت آن باشد. فیلسوفان بزرگ غرب از هگل و کیرکگارد^۱ (و تا حدودی مارکس) تا نیچه^۲ و هایدگر^۳ و در ادامه

آنها متفکران پست‌مدرن، غالباً عقل ابزاری و تکنولوژی را منشأ از خودبیگانگی بشر دانسته‌اند. مسئله مهم دگرگونی بشر از درون وجستجوی معنا و حقیقت است و به خدمت گرفتن علم و تکنولوژی برای پیشرفت انسان از گذر تاریخ و جامعه، و اگر کیفیت زندگی در پیوند با تولید صنعتی مد نظر قرار گیرد، آن‌گاه به‌راستی توسعه و تمدن به معنای کامل کلمه تحقق می‌یابد. (Schlegel, 1977, pp. 273-4, 279-287)

اقوام و ملل غیرغربی هم ضمن اینکه باید تلاش کنند به سطح کنونی توسعه و تمدن در غرب برسند، ولی می‌توانند با نقد و بازنگری در آن تجربه و براساس فرهنگ و باورهای معقول و منطقی و خصایص ویژه خود و با جمع زدن میان سنت و مدرنیته، خاص و عام و اصالت و نوسازی، به ایستگاه‌ها و زیست‌گاه‌های بالاتری از نظر توسعه و تمدن هم برسند. به عنوان مثال، آسیایی‌ها از قبیل چینی‌ها، ژاپنی‌ها، کره‌ای‌ها، هندیان، ایرانیان و یا مسلمانان، از منظر فرهنگ‌ها، آئین‌ها و ادیان خود ممکن است به ابعاد مادی، معنوی و روحی بشر و جوامع انسانی توجه نموده و توسعه و تمدن را در همه این ابعاد جستجو کنند. اما آنها نیز نمی‌توانند ابعاد مادی و حتی فرهنگی و معنوی تمدن و توسعه را در حدی که در غرب تحقق یافته رد کنند، چون در آن صورت در قالب بنیادگرایی یا سنت‌گرایی و انواع رویکردهای رومانتیک، پوپولیستی، نیاکان‌گرایانه و گذشته‌نگر یا قومی و نژادی، و یا در ضدیت با عقل و علم و صنعت و نیز مدرنیته و توسعه، ممکن است از هر دو بُعد توسعه و تمدن دور شده و بیش از گذشته عقب مانده و محروم بمانند. راه حل نه رد کردن پروژه مدرنیته و توسعه، آن‌گونه که در ادبیات پست‌مدرن مطرح است، بلکه اصلاح و تصحیح و تکمیل آن در پرتو عقل و علم و به کمک دانشمندان، متفکران و روشنفکران عام می‌باشد.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، توسعه هم به صورت فرایند گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن با ویژگی‌های معین قابل تعریف است که در این حالت با نوسازی مترادف می‌شود و هم به ویژه ناظر به مقصد

و هدف تغییرات اجتماعی و فرایند نوسازی است که به این معنا رسیدن به جامعه و دولت آرمانی با معیارها و شاخص‌های معین را می‌رساند. فرهنگ لغات تخصصی آکسفورد در باب سیاست نیز توسعه را فرآیندی چندبُعدی تعریف می‌کند که به طور هنجاری تغییر از حالتی کمتر مطلوب به حالتی بیشتر مطلوب را می‌رساند و لذا مفهومی هنجاری است. (McLean, 1996) به همین دلیل، تحقق جامعه مدرن و مدرن شدن یا توسعه یافتگی امری نسبی است ولی در عین حال رسیدن به حداقل معیارها، شاخص‌ها و استانداردها، که در متن مورد بحث قرار گرفت، برای آن ضروری می‌باشد. توسعه در روند تغییرات اجتماعی اساسی و ساختاری در همه ابعاد و با گذر از وضع موجود به سمت وضع مطلوب، یعنی رسیدن به کمال مطلوب، به دست می‌آید. اما این فرهنگ و اندیشه سیاسی مورد پذیرش و توافق عام هر جامعه است که کمال مطلوب‌ها را ترسیم و تعیین می‌کند و جهت تغییرات و ویژگی‌های جامعه و دولت آرمانی را تبیین می‌نماید. در نتیجه، توسعه دارای بار ارزشی است و تغییر جهت‌دار به سوی کمال و ترقی و تعالی و تکامل را می‌رساند که در آن هدف و فرایند باید در پیوند با یکدیگر و سازگار با هم باشند. به همین دلیل، هر تغییر و تحولی لزوماً تکاملی نیست. مثلاً در بُعد سیاسی به قول هانتینگتون (Huntington, 1965) در صورت نهادینه نشدن تغییرات و امور به جای توسعه سیاسی، ممکن است زوال سیاسی رخ نماید. در مجموع توسعه هم در برگرنده تغییرات اجتماعی، رشد اقتصادی و نوسازی در همه ابعاد است و هم آن نوسازی‌ها و تغییرات را به طور ضابطه‌مند و قانونمند در جهت تحقق اهداف آرمانی جامعه سوق می‌دهد. فرهنگ و دستگاه ارزشی و فلسفی هر جامعه آن اهداف را تعیین و تنظیم می‌کند و با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و تاریخی اقوام و ملل که متنوع و متفاوت از هم هستند، مسیرها، قالب‌ها، منظرها و ایستگاه‌های مختلفی در امر توسعه وجود دارند.

بنابراین توسعه مفهومی جدید برای بیان مضامینی عمیق است که در طول تاریخ تحت عناوین دیگری دنبال می‌شده و فطرت کمال جوی انسان همواره در هر سطح و مرحله و مقطعی از تکامل فکری و اجتماعی و تاریخی خود و براساس سطح ادراک و شناخت و میانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خویش به نوعی آن را تعریف و تنظیم و دنبال کرده است. در مجموع، چون توسعه انسان و جامعه انسانی در اینجا مورد نظر است، ضرورتاً

توسعه باید جامع، یکپارچه و چندبُعدی باشد و در بُعد فرهنگی حقیقت، در بُعد سیاسی آزادی و در بُعد اقتصادی عدالت، همراه با تولید اندیشه، قدرت و ثروت و در پیوند و تعامل موزون و هماهنگ با یکدیگر و در روابط و مناسبات اجتماعی عادلانه، محورهای اصلی توسعه را تشکیل می‌دهند.

کتابنامه:

- 1- Apter, David E., (1987), *Rethinking development: modernization, dependency, and postmodern politics*, California: Sage publications.
- 2- Barnett, Tony, (1989), *Social & Economic Development*, New York.
- 3- Bernstein, Henry, (1979), "Sociology of Underdevelopment versus Sociology of Development?" in Lehmann, David (ed.), *Development Theory: Four critical studies*, London: Cass.
- 4- Dube, S.C., (1988), *Modernization and Development: The Search for Alternative Paradigms*, Tokyo, London, Atlanta: United Nations University.
- 5- Escobar, Arturo, (1995), *Encountering Development: The making and unmaking of the Third World*, Princeton & New Jersey: Princeton University Press, 1995.
- 6- Esteva, Gustavo, (1992), "Development", in Sachs, Wolfgang (ed), *The Developpe Dictionary*, London.
- 7- Frank, Andre Gunder, (1966), *The Development of Under development*, Monthly Review.
- 8- Fukuyama, Francis, (1992), *The End of History and the Last Man*, New York: The Free Press.
- 9- Gendzier, Irene L., (1985), *Managing Political Change: Social Scientists and the Third World*, U.S.A.: Westview Press.
- 10- Griffin, Keith and Mckinely, Terry, (1994), *Implementing Human Development Strategy*, London: Macmilan Press Ltd.

- 11- Haas, Michael, (1992), *Polity and Society*, New York & London.
- 12- Habermas, J., (1973), *Legitimation Crisis*, Translated by thomas Mc Carthy, Boston: Beacon Press.
- 13- Habermas, Jurgen, (1987), *The Philosophical Discourse of Modernity*, Caimbridge: polity Press.
- 14- Hettne, Bjorn, (1991), *Development theory and the three worlds*, London & New York: Longman Scientific & Technical.
- 15- Huntington, Samuel P., (1965), "Political Development ad political Decay", in *World Politics*, 17 (3).
- 16- Laszlo Ervin (ed.), *Goals for Mankind*, London: Hutchinson & co.
- 17- Lerner, Daniel, (1958), *The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East*. Glencoe: Free Press.
- 18- Mclean, Iain (ed.), (1996), *Oxford Concise Dictionary of Politics*, Oxford & New York: Oxford University Press.
- 19- Mesarovic M. & Pestel E., (1975), *Mankind at the Turning point*, London: Hutchinson co.
- 20- Moore, Barrington, (1966), *Social origins of dictatorship and democracy: Lord and Peasant in the making of the modern world*, Boston: Beacon Press.
- 21- Packenham, Robert A., (1973), *Liberal America and the Third World: Political development ideas in foreign aid and social science*, Princeton, N. J.: Princeton University Press.
- 22- Reiffers, Jean-Louis, (1993), et.al. *Transnational corporations and endogenous development*, Tehran: the publication Iranian National Commission for UNESCO.
- 23- Riggs Fred W., (1984), "Development", in Sartori, Giovanni (ed.), *Social Sciences Concepts*, London.
- 24- Rostow, W.W., (1960), *The Stages of Economic Growth: A Non-communist Manifesto*, Cambridge: Cambridge University Press.

- 25- Said, Edward, (1979), *Orientalism*, New York: Vintage Books, 1979.
- 26- Schlegel, John P., (1977), *Towards a Re-definition of Development*, Oxford: Pergamon Press.
- 27- Schumacher, E.F., (1973), *Small is beautiful: Economics as if people mattered*, London: Blond and Briggs.
- 28- Seers, Dudley, (1979), "The Meaning of Development", in Lehmann David (ed.), *Development Theory: Four critical studies*, London: cass.
- 29- Todaro, Michael P., (1997), *Economic development in the Third World: An Introduction to Problems and Policies in a Global Perspective*, London & New York: Longman.
- 30- UN, (1990), *Human Development Report*.
- 31- Van Nieuwenhuijze, (1982), C.A.O., *Development Begins at Home*.